

* * *

هو البهیّ الأبھی

بنام خداوند یکتا عزّ توحیده و تفریده

قلم اعلی لازال بر اسم احبّای خود متحرّک و جاری و آنی از فیوضات لابدایات خود ممنوع و ساکن نه و نسیم فضلیّه از مکمن احدیّه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هبوب بوده و خواهد بود فتعالی من هذا التّسیم که اقرب من حین محجوبان حجبات غفلت و خمود را بمقرّ قدس وحدت و شهود کشاند و علیلان صحرای جهل و نادانی را اقرب من لمح البصر بمنظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند سیل هدایتش از هیچ سالکی مستور نشده و طرق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع نگشته ولکن چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید مع آنکه از نسیم قدس الهیّه در گریزند و با جمال عزّ صمدانیّه در محاربه و ستیز لحاظ الله در فوق رؤس ناظر و احدی بآن ملتفت نه و ملکوت الله مابین یدی مشهود و نفسی بآن شاعر نه بسا نسایم رحمن که از مکمن عزّ سبحان در سحرگاهان بر محتجبان مرور نموده و کلّ را در غفلت از جمال متّان بر بستر نسیان غافل یافته و بمقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته هرگز فیض از مکمن جودم منقطع نشده و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء مقبوض و اسیر ولکن این فضل لانهاییه و کرم لابدایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت بیده ملکوت کلّ شی درآیند و در فضای روحانی سبقت رحمته کلّ شیء مقرّ یابند

ملاحظه در حبه نمائید که اگر بدست تربیت مظاهر اسماء در اراضی طیّبه جیده مبارکه زرع شود البتّه سنبلات عنایت و اثمار عرفان و حکمت الهی از او بنفسه لفسه ظاهر و مشهود گردد ولکن اگر در اراضی جزره غیر مرضیه مطروح شود ابداً ثمری و اثری از او بوجود نیاید کذلک قدر من لدن عزیز قدیر چنانچه این مقامات بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است وضوح این سیل محتاج بدلیل نه چه که ببصر مشاهده گردد و بنظر ظاهر ملاحظه شود لذا اگر کلّ ممکنات خود را از بدایع فضل الهیّه و تربیت سلطان احدیّه محروم و ممنوع نمایند باسی بر هبوب اریاح فضلیّه نبوده و نخواهد بود چه که خود خود را از سحاب رحمت و مکرمات صمدانیّه ممنوع نموده اند و محتجب گشته اند پس جهدی باید که خود را در ظلّ سدره ربّانی کشانی تا از اثمار فضل غیر متناهی مرزوق گردی قسم بافتاب معانی که البوم کلّ از او محتجب مانده اند که اگر جمیع ممکنات یقین صادق در ظلّ این شجره مبین درآیند و بر حبش مستقیم گردند هرآینه کلّ بخلع مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مخلّع و فایز آیند و لا یعقل ذلك الاّ الذین انقطعوا عن کلّ من فی السّموات و الأرض و هربوا من انفسهم الی نفس الله المهیمن القیوم حال ملاحظه نمائید اگر نفسی خود را از این نیسان سحاب ربّانی محروم نماید و بکلمات لایسمن و لایغنی قناعت کند چگونه لایق این فضل عظمی و عطیّه کبری گردد لا فونفسی الحقّ لن یستحقّ بذلک الاّ عباد مکرمون

ای نصیر ای عبد من تالله الحقّ غلام روحی با ریحی ابهی در فوق کلّ رؤس الیوم ناظر و واقف که که را نظر بر او افتد و من غیر اشاره از کفّ بیضایش اخذ نموده بیاشامد ولکن هنوز احدی فایز باین سلسال بی مثال سلطان لایزال نشده الاّ معدودی و هم فی جنّه الاعلی فوق الجنان علی سرر التّمکین هم مستقرّون تالله لن یسبقهم المرایا و لا مظاهر الاسماء و لا کلّ ما کان و ما یكون ان انتم من العارفین ای نصیر این نه ایّامی است که عرفان عارفین و ادراک مدرکین فضلش را درک نماید تا چه رسد بغافلین و محتجبین و اگر بصر را از حجبات اکبر مطهر سازی فضلی مشاهده نمائی که از اوّل لا اوّل الی آخر لا

آخر شبه و مثل و ندّ و نظیر و مثال از برایش نه‌بینی و لکن لسان الله بچه بیان ناطق شود که محتجبان درک او نمایند و الأبرار یثربون من رحيق القدس على اسمى الأبهى من ملكوت الأعلى و لم يكن لدونهم من نصيب باری نامه تو بمقرّ قدس وارد و ناله و حنین تو مسموع آمد در اول مکتوب این عبارت مذکور بود

گرچه دورم بظاهر از بر تو

انّما القلب و الفؤاد لדיک

بدانکه در ظاهر هم دور نبوده بلکه تو را بهیکلی مبعوث نمودیم و امر بدخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب متحیّرّاً قائم شده‌ئی و هنوز فائز بورود مدینه قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ رحمانیّه نشده‌ئی حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور بدخول و لکن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده‌ئی تالله الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبه اسماء محتجب پس بشنو ندای منادی عظمت را که در کلّ حین از کلّ جهات تو را و کلّ اشیاء را ندا میفرماید که تالله الحقّ قد ظهر منزل القدر فی منظر الأكبر و ظهر ما لا ظهر اذا اخذت الزلزال مظاهر السماء و کلّ من فی الأرض و السماء و اکثرهم کفروا ثمّ نفر قل یا قوم تالله المقتدر المحبوب قد کسفت الشمس ثمّ اضطرب القمر لأنّ بحر الأعظم تموج فی ذاته باسمه الأعظم الأكبر یا قوم فاعرفوا قدر تلك الأيام لأنّ فیها جرى السلسيل و التسنيم ثمّ هذا الکوثر المقدّس الأطهر اذا ولّوا وجوهکم الیه و لا تلتفتوا الی کلّ معین کدر با این ندای خوش ربّانی و نعمه قدس سبحانی که در کلّ حین بابدع الحان ناطق و مغنی است احدی در نفس خود مستشعر نشده اذا قد عمت کلّ ذی عین و صمّت کلّ ذی اذن و بکمت کلّ ذی لسان و احتجب کلّ ذی قلب و جهل کلّ ذی علم و منع کلّ ذی عرفان الا من ائده الله بفضلہ و انقطع عن العالمین

ای نصیر در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسمم بر کلّ ممکنات تجلّی فرمودم بشأنیکه احدیرا مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را برضوان قدس بی‌زوالم دعوت فرمودم و بکوثر قدس لایزالم خواندم مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر بشأنیکه لن یحصیه الا الله تا آنکه بالأخره جسد منیرم را در هوا آویختند و برصاص غلّ و بغضا مجروح ساختند تا آنکه روحم برفیق اعلی راجع شد و بقمیص ابهی ناظر و احدی تفکّر نمود که بچه جهت این ضرّ را از عباد خود قبول فرمودم چه که اگر تفکّر مینمودند در ظهور ثانیم باسمى از اسمایم از جمال محتجب نمیانند اینست شأن این عباد و رتبه و مقام ایشان دع ذکرهم و ما یجری من قلمهم و یخرج من فمهم با اینکه در جمیع الواح بیان جمیع عبادم را مأمور فرمودم که از ظهور بعدم غافل نمانند و بحجبات اسماء و اشارات از ملیک صفات محتجب نگردند و حال تو ملاحظه کن که باحتجاب کفایت نشده چه مقدار از احجار ظنون بر شجره عزّ مکنون من غیر تعطیل و تعویق انداخته‌اند و باینهم کفایت ننموده تا آنکه اسمی از اسمایم که بحرفی او را خلق فرمودم و بنفحه‌ئی حیات بخشیدم بمحاربه بر جمال برخاست تالله الحقّ بانکار و استکباری بجمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن مصوّر نه و مع ذلك نظر بآنکه ناس را بی بصر و شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلق بردّ و قبول خود دیده فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مداین الله اشتها دهد که شاید باین وساوس و حیل ناس را از علّة العلل محروم سازد مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس و احد منهما الّذی سمّی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوى و الآخر الّذی سمّی بالکلیم کان موجوداً حیثئذ بین یدینا

باری بیان را از این مقام منصرف نمودیم چه که حیف است قلم تقدیر باین اذکار تحریر نماید حال تو راجع شو بمنظر اکبر در اقلّ من حین و خود را بین یدی ربّ العالمین ملاحظه کن و تفکّر در این ظهور منیع مبذول دار و هم‌چنین بطرف حدید در حجج مرسلین ملاحظه کن و بشطر انصاف ناظر شو که این عباد بچه مؤمن شده‌اند که ایوم فوق آن را ببصر ظاهر

ملاحظه نموده‌اند اگر بظهور آیات آفاقیه و انفسیه بمظاهر احدیه موقن گشته‌اند تالله قد ملئت الآفاق من تجلیات هذا الاشراق بشأینکه اهل ملل قبل شهادت دهند تا چه رسد باهل سبل هدایت و این قدرت مشهود را جز منکر عنود نفسی انکار نمایند و اگر بآیات منزله ناظرند قد احاطت الوجود من الغیب و الشهود و بشأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل و اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نمیشد البتّه اذن داده می‌شد که کلّ بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرم را ببصر ظاهره مشاهده نمایند عجب است از این عباد غافل نابالغ که در اینمدّت که شمس جمال ذو الجلال در وسط زوال مشرق و لایح بوده احدی ببصر خود ناظر نشده و بنفس خود مستشعر نگشته و این غفلت نبوده مگر آنکه جمیع خود را بحجبات غلیظه اوهام از عرفان ملیک علامّ منع نموده‌اند و بأوهن البیوت از مدینه طیبه محکمّه صمدانیه محروم مانده‌اند ای عباد از سراب وهم کدره بمنیع معین یقین ربّ العالمین بشتابید و در شاطی کوثر رحمة للمقرّین مقرّ نمایند بگو ای قوم قدری بشعور آئید و جمال علیّ اعلیّ را مرّه اخری در هوای بغضا معلق مسازید و روح را بر صلیب غلّ مزیند و یوسف ابهی را بجبّ حسد مبتلا مکنید و رأس مطهر مبین را بسیف کین مقطوع مسازید و دیار بدیار مگردانید تالله قد ورد علیّ کلّ ذلک ولكنّ الناس هم لا یشهدون

باری در کلمات قدسم و اشارات انسم لحظات عنایتم بدوستانم ناظر و در حقیقت اولیه مخاطب در کلّ خطاب دوستان حقّ بوده و خواهد بود پس ایدوستان من تا آفاق محدوده را از فراق نیر احدیه محزون و مکدر نیابید سعی نموده که بانوار تجلیات عزّ صمدیه‌اش مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیه و معدن فضل سلطان احدیه محروم نشوید فیا روحا لمن یتوجّه الیه بقلبه و یستظلّ فی ظلّه و یستقرّ الی فناء قدسه و یهرب عن دونه و یصل الی معین هدایته کذلک یامرکم روح الأعظم ان انتم من السامعین در این حین روحا نقطه اعلیّ بر یمین عرش ابهی واقف و بدین کلمات منبعه طیبه مبارکه لایحه واضحه تکلم میفرماید

ای بندگان من مقصودی از ظهورم و منظوری از طلوعم جز بشارت بر جمال محبوبم نبوده و نخواهد بود حجبات وهمیه و سبحات غلیظه که در بین ناس سدّی بود محکم و ایشانرا از سلطان عزّ قدم ممنوع میداشت جمیع را بعضد قدرتم و ید قوتّم خرق فرمودم چنانچه مشاهده نموده‌اید که در حین ظهور جمالم ناس بچه اوهام از عرفانم محتجب مانده‌اند و در بیان بلسان قدرت جمیع را نصیحت فرمودم که در حین ظهور بهیچ شیئی از اشیاء چه از حروفات و چه از مرایا و چه از آنچه در کلّ آسمانها و زمین خلق شده از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند چه که لم یزل ذات قدم بنفس خود معروف بوده و دون او در ساحت قدسش معدوم صرف و مفقود بحتند کیف یصل المخلوق الی خالقه و المفقود الی سلطان الوجود لا فوالذی نفسی بیده بل یصلنّ الی ما قدرّ لهم من آثار ظهوراته و کذلک نزلنا الأمر فی کلّ الألواح ان انتم تنظرون با جمیع این وصایای محکمّه و نصایح متقنه بعد از ظهور جمالم که انوارش جمیع ممکناترا احاطه فرموده و بشأنی ظاهر و لایح شده که عیون ابداع شبه آن ادراک نموده معذلک بعضی باعراض صرف قیام نموده‌اید و برخی بمحاربه برخاسته‌اید و بعضی به لا و نعم تمسک جسته تشبّث نموده‌اید فبئس ما فعلتم فی انفسکم و ظننتم بظنونکم فوجمالی کلّ من فی السموات و الأرض الیوم بین یدی ربّ الأرباب مثل کفّ تراب مشهود است فطوبی لمن عرج الی معارج القدس و صعّد الی مواقع الأنس و عرف منظر الله المهیمن القیوم حال انصاف دهید اگر از این جمال احدیه و شریعه جاریه و شمس مشرقه و سحاب مرتفعه و رحمت منبسطه و قدرت محیطه خود را محروم سازید بکدام جهت توجّه نمائید لا فوالذی نفسی بیده لم یکن لکم مقرّ الا فی اصل الجحیم طهروا رمد عیونکم ثمّ افتحوها بحیّی ثمّ تجسّسوا فی اقطار السموات و الأرض هل تجدون رحمة اکبر عمّا ظهر لا فومنظری الأكبر لو انتم من العارفين و لو تدورن فی الآفاق هل ترون قدرة ابدع من قدرة ربکم الرحمن لا فونفسی المنان لو انتم من الشاعرين

باری ای عباد نظر کلّ را از کلّ جهات منصرف داشتم که شاید در حین ظهور محتجب نمانید و از مقصود اصلی غافل نشوید حال ملاحظه میشود که کلّ مثل امام قبل بلکه اشدّ و اعظم بحجبات وهمیه و اشارات قلمیه و دلالات فمیّه از مظهر جمال احدیه دور مانده‌اید و مع‌ذلک تحسبون انکم محسنون و مهتدون لا فونفس البهآء لو انتم تتفکرون و کاش بهمین مقادارها اکتفا مینمودید و دست کین بر سدرهٔ مبین مرتفع نمینمودید آخر ای غافلان سبب شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه اگر بگوئید که احکام منزله بود این احکام فرع عرفان بوده و خواهد بود و نفوسیکه از اصل محتجب مانده‌اند چگونه بفرع آن تشبّث نمایند و اگر بگوئید مقصود حروفات و مرایا بوده‌اند کلّ باراده خلق شده و خواهند شد یا قوم خافوا عن الله و لا تقاسوا نفسه بنفوسکم و لا شئونه بشئونکم و لا جماله بجمالکم و لا آثاره بآثارکم و لا قوله بأقوالکم و لا سلطنته بما فیکم و بینکم و لا کلماته بکلماتکم و لا بیانه ببیانکم و لا مشیه بمشیکم و لا سکونه بسکونکم اتقوا الله یا ملأ البیان و کونوا من المتّقین ان آمنتم بنفسی تالله هذا نفسی و ان آمنتم بآیاتی تالله نزل من عنده ما لا نزل علی احد من قبل و اذا یشهد بذلک ذاتی ثمّ کینوتی ثمّ قلبی و لسانی و عن ورائی یشهد علیه ما یظهر من عنده ان انتم من العارفين

ای ملأ بیان خود را از نفس قدس رحمن ممنوع نمائید و تشبّث باین و آن مجوئید من شاء فلیسمع نعمات الروح و من اعرض فأنه لخیر سامع و علیم ای ملأ بیان آیا ملاحظه نموده‌اید که در عشرين از سنین در مقابل اعدا بنفس خود قیام فرمود بسا از لیالی که جمیع در بستر راحت خفته بودید و این جمال احدیت در مقابل مشرکین ظاهر و قائم و چه ایامها که خوفاً لأنفسکم در حجبات ستر خود را محفوظ و مستور میداشتید و جمال عزّ تمکین در مابین مشرکین واضح و لایح و هویدا و مع‌ذلک اکتفا بآنچه اعدا وارد آورده‌اند ننموده اکثری از شما بمحاربه بر جمال احدیه قیام نموده‌اید تالله اذا بیکی عینی و یحترق قلبی و یضطرب کینوتی و یقشعر جلدی و یدقّ عظمی و یتزلزل ارکانی و لم ادر ما تریدون من بعد ان تفعلوا به و تردوا علیه بل انا کنا عالماً بکلّ ذلک و کلّ عندنا فی الواح عزّ محفوظ

حال اینست کلمات منزلهٔ اهلّی که لسان علیّ اعلیّ بان ناطق شده پس خوشا بحال آنکه کلمات الله را اصغا نماید و از کلّ من فی الأرض و السماء و از آنچه در او خلق شده خود را مطهر نموده بمدینهٔ بقا که فنای قدس عزّ ابهی است وارد شود فهنیئاً للموقنین و الواردین و طوبی لمن ینظر کلمات الله بیصره و لا یلتفت الی اعراض العالمین چه که هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده‌ایم چنانچه در عالم مدن مختلفه و قراء متغایره و همچنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می‌شود و لکن در مؤمنین شئونات قدسیه مشهود است مثلاً سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراد ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیه و انهار حکمیه و لآلی عزّ صمدیه موجود و مؤمنین هم دو قسم مشاهده میشود از بعضی این عنایت الهیه مستور چه که خود را بحجبات نالایقه از مشاهدهٔ این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی بعنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس مینمایند و آثار قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربّانیه را در خود بیصر ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و هر نفسیکه باینمقام فایز شد بیوم یعنی الله کلاً من سعته فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده مینماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ینظر بیصر الله

و اگر نفسی از این نفوس بثبوت راسخ متین در امر الله قیام نماید هرآینه غلبه مینماید بر کلّ اهل این عالم و یشهد بذلک ما حرّک علیه لسان الله بسلطان القوه و القدرة و الغلبه بأن تالله الحقّ لو یقوم احد علی حبّ البهآء فی ارض الانشاء و یحارب معه کلّ من فی الأرض و السماء لیغلبه الله علیهم اظهاراً لقدرته و ابرازاً لسلطنته و کذلک کان قدرة ربّک محیطاً علی

العالمین و چون در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده میشود این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و اینست سرّ آنچه بمظهر نفس من قبل الهام شده من احیا نفساً فکأنما احیا الناس جميعاً چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود لذا میفرماید اگر نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده اذاً تفکروا فی ذلک یا اولو الفکر و هم چنین در مشرکین هم بهمین بصر ملاحظه نمائید و لکن در این نفوس ضدّ آنچه مذکور شده مشهود آید مثلاً سماء اعراض و ارض غلّ و اشجار بغضا و افان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشا این چنین تفصیل دادیم از برای شما بلسان مختار که شاید در بحور حکمتیه و معارف الهیه تغمّس نمائید و بر فلک ابهی که بر بحر کبریا الیوم جاری است تمسک جسته از واردین او محسوب شوید پس خوشا حال شما اگر از محرومان نباشید

بگو بمحتجبین از جمالم که قسم بسطان عزّ اجلالم که این شمس مشرقه از افق عزّ احدیه باکمام غلّ مستور نماند و بحجاب بغضا محبوب نگردد در کلّ حین در قطب زوال مشرق و مضیء و بندهاء ملیح حزین میفرماید که ای عباد خود را از اشراق این شمس لایح ممنوع نسازید و از حرم خلد ربّانی خود را محروم مدارید اینست حرم الهی در مابین شما و اینست بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید و مشی میفرماید و اینست منای عالمین و مشعر عزّ توحید و مقام قدس تفرید و حلّ الله المقتدر العزیز الفرید که در مابین خلق ظاهر شده و مشهود گشته جمیع مقررین برجای این یوم جان داده اند و شما ای محتجبین خود را باین و آن مشغول نموده از منظر سبحان دور مانده اید فوا حسرة علیکم یا ملاً الواقفین قسم بخدا آنچه بر مظاهر احدیه وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده مثلاً ملاحظه نما در ظهور اولم که باسم علیّ علیم در مابین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اول علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگرچه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده اند مشاهده کن که اگر ناس خود را معلق بردّ و قبول علما و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علما نیمانند چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه مینمودند البتّه بساحت قدس الهی میشتافتند و لابداً بشریعه قدم فایز میگشتند

و حال هم اگر اهل بیان از تشبّث برؤسا خود را مقدّس نمایند البتّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند باسهم حجابات غلیظ را بردرید و اصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آرایش ما سوی الله مطهر نمائید و در موطن امن کبری و مقرر عصمت عظمی آسایش کنید بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در اینصورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه که اگر قابل اینمقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمالم مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال نمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود اینست از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم

پس حال قدری تفکر نمائید تا بیصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منیعه ابدیه بخطاب محکم مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرر قصوی و سدره منتهی و مکمن عزّ ابهی دور مگردانید آثار حقّ چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شأنی از شئون او بدون او مشتبه نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مرسل فهنیئاً للعارفين

باری ای برادران قسم بجمال رحمن که اگر نه این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قد علم نموده‌اند و بکمال سعی و اجتهاد در قطع سدرهٔ ربّ الایجاد ایستاده‌اند هرگز لسان بیان نمیگشودم و بحررفی تفوهٔ نمینمودم ولکن چکنم که این معدود نالایق نابالغ بحبل ریاست تشبّث نموده و بزخرف دنیا تمسک جسته ناس را بکمال تدبیر و منتهای تزویر از شاطی قدم منع مینمایند و مقصودی نداشته و ندارند جز اینکه جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت نمایند که مبادا وهنی بریاسات وارد شود اینست شأن این عباد و چون ملاحظه نموده‌اند که انوار شمس قدس قدمیهٔ عالمیان را احاطه فرموده و اعلام عزّ ذکریه در کلّ بلاد منصوب شده و اشتها یافته لذا بخدعه برخاسته‌اند و بنسبتهای کذب و مفتریات نالایقه نسبت داده‌اند که شاید باین مفتریات مردم را از حضور در مقرّ سلطان اسماء و صفات ممنوع سازند و بکمال وساوس مشغولند و عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود و حجابهای وهم نفوس را احاطه نماید پس تو پناه بر بحقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی از ایام ملاحظه نما که شاید روایح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدرهٔ غلیّه را از تو منع نماید و تو را در صراط حبّ محبوب مستقیم دارد

باری بهیچ رئیس تمسک مجو و بهیچ عمامه و عصائی از فیوضات سحاب ابهی ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلباس و اسماء نبوده و نخواهد بود اگر از اهل عمایم بظهورات شمس مستشرق و مستضیء گشتند یدکر اسمائهم عند ربک و الا ابدأ مذکور نبوده و نخواهند بود پس بشنو لحن ابدع امنعم را اگر فضل انسان بعمامه میبود باید آن شتری که معادل الف عمامه بر او حمل میشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوان است و گیاه میطلبد زینهار بمظاهر اسماء و هیاکلی که خود را بعمایم ظاهریه و البسهٔ زهدیهٔ میاریند از حقّ ممنوع مشو و غافل مباش الیوم ملکوت اسماء در حول شجرهٔ امر طائف و بحررفی مخلوق و دیگر آنکه زهدیکه محبوب حقّ بوده آن اقبال بحقّ و اعراض از ما سواه بوده و خواهد بود نه مثل این عباد که از حقّ غافل و بدون او مشغول شده مسرورند و اسم آن را زهد گذارده‌اند فبئس ما اشتغلوا به فسوف یعلمون یک نغمه از نغمات قبلم خالصاً لوجه الله بر تو و اهل ارض از مشرق کلمات اشراق مینمایم و القا میفرمایم که شاید راقدین بستر غفلت را بیدار نموده از هبوب اریاح روحانی که از افق صبح نورانیم مهبوب است آگاه نماید و آن این است که نقطهٔ اولی روح من فی الملک فداه به محمد حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده‌اند که مضمون آن این است که بلسان پارسی ملیح مذکور میشود که ما مبعوث فرمودیم علیّ را از مرقد او و او را بالواح مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف باو میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هرآینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده و از حرف اوّل تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد ولکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بانکه سزاوار بود انتهی

حال ملاحظهٔ بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علیّ که فرستاده‌اند نزد شیخ مذکور ملاً علیّ بسطامی بوده و دیگر ملاحظهٔ قدرت مظهر ظهور را فرمائید که بحررفی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرمایند و مبعوث نماید هرآینه قادر و محیط است و معذلک تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و باین اذکار خلقهٔ عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیهٔ محروم سازند و حال آنکه نقطهٔ اولی مظهر قبلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آنهم مخصوص و محدود نبوده بشأنیکه میفرماید الهی فابتعث فی کلّ سنة مرآة و فی کلّ شهر مرآة بل فی کلّ یوم و فی کلّ حین فأظهر مرآة لیحکی عنک و این فضل در مرایا موجود مادامیکه از مقابلهٔ شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیر مذکور و تالله الیوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوربون منصع شده‌اند احسن القصص که به قیوم اسماء مذکور و موسوم است و بیان فارسی که از لطیفهٔ کلمات الهی است ملاحظه نمائید تا جمیع اسرار مشهود آید و این بیانات از برای مستضعفین

ذکر میشود و الا آنانکه بر مقرر اعرافوا الله بالله ساکنند و بر مکمن قدس لا يعرف بما سواه جالس حق را بنفس او و به ما يظهر من عنده ادراک نمایند اگرچه کل من فی السموات و الأرض از آیات محکمه و کلمات متقنه مملو شود اعتنا ننمایند و تمسک نجویند چه که تمسک بر کلمات وقتی جایز که منزل آن مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الذي احاط نوره العالمين باری این قلب نه بمقامی محزون شده که قادر بر اظهار لالی مکنونه شود و یا اقبال بتکلم فرماید چه که مشاهده میشود که امر الله ضایع شده و زحمتهای این عبد را نفسی که بقول او خلق شده بر باد فنا داده اگرچه فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ ناس شود و لکن چون اکثری ضعیفند و غیر بالغ لذا محتجب مانند و لکن ان ربک لغنی عن مثل هؤلاء و انه لمحیط علی العالمین باری راضی مشوید که مثل اهل فرقان باشید که باسما تمسک جوئید و از منزل اسماء محجوب مانید و کلماتی تلاوت نمائید و از مظهر و منزل آن محروم گردید چه که الیوم اگر کل من فی السموات و الأرض مراای لطیفه شوند و بلورات رفیعہ منیعہ ممتنعہ گردند و بعبادت اولین و آخرین قیام نمایند و اقل من حین در این امر بدیع توقّف نمایند عندالله لا شیء محض مشهود آیند و معدوم صرف مذکور گردند

آیا مشاهده نموده‌اید که آنچه ملاً فرقان ذکر مینمودند کذب صرف بود و احدی را در حین ظهور از آنچه بان متمسک بوده‌اند نفع نبخشید مگر آنانکه بقوت یقین بشریعه رب العالمین وارد شدند پس بشنو نغمه ربانی و بیان عز صمدانی را و بگو بسم الله المقدس الأبهي و باذنه الأرفع الأرفع الأقدس الأعلى و از فنای باب رضوان باصل مدینه وارد شو لشهد نفسک غیباً بغناء ربک و ناطقاً بثناء بارئک و عارفاً بنفس مولاک و تجد ما تقر به عیناک و تفرح به ذاتک و تسر به کینوتک و تکون من الفائزین اینست وصیت جمال قدم احبای خود را من شاء فليؤمن و من شاء فليعرض و اگر آنچه ذکر شده فایز شدی و بلقاء جمال رحمن مفتخر گشتی بایست بامر و صحیحه زن میان عباد و بنغمه احلايم فانطق بين السموات و الأرض بأن یا ملاً البيان تالله الحق قد اشرق شمس العرفان عن افق السبحان و طلع عن غرف الرضوان هذا الغلمان و على وجهه نضرة المئان و بيده خمر الحيوان و يسقى الممكّنات باسمى الأبهي هذا الرحيق الحمراء اذا فاسرعوا یا ملاً الانشاء من مظاهر الأسماء ليظهر عليكم لآلئ المكنون من هذا الكوب المخزون الذي ظهر على هيكل اللوح و استسقوا منه اهل ملاً الأعلى فی مواقع القصوى و اذا شربوا اخذتهم جذبات الرحمن و نفحات السبحان و نطقوا فی علی الفردوس بربوات الأنس تالله هذا لرحيق مختوم تالله الحق هذا لخمير التي قد كانت مكنونة تحت حجبات الغيب و محفوظة تحت خباء العز و مستها انامل الرحمن فی عرش الجنان و اظهرها بالفضل بهذا الاسم الذي ظهر بالحق و اشرق عن وجهه بدایع الأنوار فی السر و الاجهار و قرّت به اعین المقرّين ثم عيون المرسلين ثم ما كان و ما يكون و انتم یا ملاً البيان لا تحرموا انفسكم عن منظر الرحمن كسروا اصنام الهوى باسمى الأبهي ثم اخرجوا سيف البيان عن غمد اللسان و غتوا بربوات الأحلى بين ملاً الانشاء لعلّ الناس يستشعرون فی انفسهم و يخرجون عن خلف حجاب محدود قل أظنون فی انفسكم بأنّ هذا الفتى ينطق عن الهوى لا فوجماله الأبهي بل كان واقفاً بالمنظر الأعلى و ينطق بما نطق روح الأعظم فی صدره الممرّد الأصفى تالله الحق علمه شديد الأمر فی جبروت القصوى و عرفه قوى الروح فى ملكوت الأسنى و ينطق بالحق فى كلّ حين بما نطق لسان الأمر فى سرادق الأخفى تالله هذا لهو الذى قد ظهر مرّة باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم على ثم بهذا الاسم المبارك المتعالى المهيمن العلىّ المحبوب و انّ هذا لحسين بالحق قد ظهر بالفضل فى جبروت العدل و قام عليه المشركون بما عندهم من البغى و الفحشاء ثم قطعوا رأسه بسيف البغضاء و ارفعوه على السنان بين الأرض و السماء و اذا ينطق الرأس على الرماح بأن یا ملاً الأشباح فاستحيوا عن جمالى ثم عن قدرتى و سلطنتى و كبريائى فارتدوا الأبصار الى منظر ربكم المختار لکی تجدنى صائحاً بينكم بنغمات قدس محبوب فأصفاوا اذا فى ذواتكم ان تجعلوا انفسكم محروماً عن حرم القصوى و هذا البيت الأظهر الأحكم الحمراء فبأى حرم انتم تتوجهون ثم تطوفون خافوا عن الله

ثمّ افتحوا ابصاركم لعلّ تشهدون لحظات الله فوق رؤوسكم ثمّ ملكوته امام وجوهكم لعلّ انتم تستشعرون فى انفسكم و تكوننّ من الذينهم يفقهون

ان يا نصير انا احببناك من قبل و نجبتك حينئذ ان تكون مستقيماً على حبّ مولاك و ارسلنا اليك ما يكفى فى الحجية شرق الأرض و غربها و تستبشر فى نفسك و تكون من الذينهم بشارات الروح هم يفرحون و اذا وصل اليك هذا اللوح قم عن مقعدك ثمّ ضعه على رأسك ثمّ ولّ وجهك الى وجهى المشرق العزيز القيوم و قل

اي ربّ لك الحمد بما انزلت علىّ من سماء جودك ما يطهر به العالمين اي ربّ لك الشكر بما اشرفت علىّ من انوار شمس وجهك الذى باسراق منه خلق الكونين اي ربّ لك الحمد على بديع عطاياك و جميل مواهبك و اسئلك بجمالك الأعلى فى هذا القميص الدرّي المبارك الأبهى بأن تقطعنى عن كلّ ذكر دون ذكرك و عن كلّ ثناء دون ثنائك ثمّ الهمنى ما يقومنى على رضاك و يمنعنى عن التوجّه الى العالمين اي ربّ انا الذى قد فرطت فى جنبك هب لى بسطان عنايتك و لا تدعنى بنفسى اقلّ من حين اي ربّ لا تطردنى عن باب عزّ صمدائيتك و فناء قدس رحمائيتك ثمّ انزل علىّ ما هو محبوب عندك لأنك انت المقتدر على ما تشاء و أنك انت العزيز الكريم اي ربّ فأرسل علىّ نسائم الغفران عن شطر اسمك السبحان ثمّ اصعدنى الى قطب الرضوان مقرّ اسمك الرحمن الرحيم ثمّ اغفر لى و لأبى ثمّ التى حملتنى بفضل من عندك و رحمة من لدنك و أنك انت ارحم الراحمين اي ربّ قدر لى ما تختاره لنفسى ثمّ انزل علىّ من سماء فضلك من بديع جودك و عنايتك ثمّ اقض من لدنك حوائجى و أنك انت خير مقضى و خير حاكم و خير مقدّر و أنك انت الفضال القديم

ثمّ بعد ذلك فاشدد ظهرك على خدمة الله و امره ثمّ انصره بما انت مستطيعاً عليه و لا تجحد فى نفسك و لا تستر كلمات الله عن اعين العباد فانشرها بين يدي المؤمنين اياك ان لا يمنعك اسم احد و لا رسم نفس بلّغ امر مولاك الى من هناك و لا توقّف فيما امرت به و كن على امر بديع اولاً فانصح نفسك ثمّ انصح العباد و هذا ما قدرناه لعبادنا المخلصين ان استقم على حبّ مولاك على شأن لن يزلّك من شىء عن صراطه و هذا من فضلى عليك و على عبادنا المحسنين ثمّ اعلم بأن يحضر عندك من يمنحك عن حبّ الله و أنك لما وجدت منه روايح البغضاء عن جمال السبحان ايقن بأنّه لهو الشيطان ولو يكون من اعلى الانسان اذا تجنّب عنه ثمّ استعدّ باسمى القادر القدير المحكم الحكيم كذلك اخبرناك من نأ الغيب لتطلع بما هو المستور عن انظر الخلائق اجمعين

ان يا نصير تجنّب عن مثل هؤلاء ثمّ فرّ عنهم الى ظلّ عصمة ربّك و كن فى حفظ عظيم ثمّ اعلم بأنّ نفس الذى يخرج من هؤلاء انه يؤثّر كما يؤثّر نفس الثعبان ان انت من العارفين كذلك الهمناك و علمناك بما هو المستور عنك لتطلع بمراد الله و تكون على بصيرة منير طهر يدك عن التثبّث الى غير الله و الاشارة الى دونه كذلك يأمرك قلم القدم ان انت من السامعين قل يا ملاً البيان تالله الحقّ يأتيكم صواعق يوم القهر ثمّ زلازل ايام الشداد ثمّ هبوب ارياح كره عقيم و يأتيكم هيكل النار بكتاب فيه ردّ على الله المهيمن العزيز القدير و انا قدرنا لكلّ مؤمن بأن لو اطّلع بذلك و استطاع فى نفسه يأخذ قلم القدرة باسم ربّه المقتدر القدير ثمّ يكتب فى ردّ من ردّ على الله و كذلك يجزى ربّك جزاء المشركين تالله الحقّ قد اخذنا تراباً و عجنناه بمياه الأمر و صورنا منه بشراً و زيناه بقميص الأسماء بين العالمين فلما ارفعنا ذكره و اشتهرنا اسمه بين ملاً الأسماء اذا قام على الاعراض و حارب مع نفسى المهيمن العزيز العليم و افتى على قتل الذى بذكر من عنده خلق و خلقت السموات و الأرض و انا لما وجدناه فى تلك الحالة سترنا فى نفسنا و خرجنا عن بين هؤلاء و جلسنا فى البيت وحده متكلاً على الله المهيمن العزيز القديم كذلك فضّلنا لك الأمر لتطلع بما هو المكنون و تكون على بصيرة منير و أنك طهر النظر عن مثل هؤلاء ثمّ توجه بمنظر الأكبر مقرّ العرش مطلع جمال ربّك العزيز المنيع ليحفظك عن سهم الاشارات و يجعلك ناطقاً بثناء نفسه بين العالمين اذا قم على ذكر الله و امره و ذكر الذينهم آمنوا بالله الذى خلقهم و سواهم ثمّ الق عليهم ما القيناك فى هذا اللوح

ليكوننّ من المتذكّرين ثمّ من معك من اهلك الذينهم آمنوا باللّه و آياته من كلّ اناث و ذكور و من كلّ صغير و كبير و الحمد
لنفسى المهيمن المقتدر العزيز القديم تالّله هذا الكلام فى آخر القول لسيف اللّه على المشركين و رحمته على الموحّدين
ذكر شده بود كه همیشه مع مراسله هديه بساحت عزّ مرسل ميداشتی و حال بجهت عدم استطاعت ظاهره از اين
فيض محروم گشته هرگز از اين محزون نبوده و نباشيد تالّله الحقّ حبّك اباى لخير عن خزائن السموات و الأرض ان تكون ثابتاً
عليه و كذلك نزل الأمر من جبروت عزّ بديع ان لا تحزن فى ذلك لأنّ الخير كلّ بیده فسوف يغنيك بفضله اذا شاء و اراد و
أنه ما من امر الا بعد اذنه له الخلق و الأمر يحكم ما يشاء و أنه لهو العليم الحكيم و انّ حبّك لو يطهر عن اشارات المنيع
يجعله اللّه من كنز لا يفنى و قمص لا يبلى و خزائن لا يخفى و عزّ لا يغطى و شرف لا يغشى كذلك حرّك لسان اللّه الملك
العزيز العليم لتسكن فى نفسك و تفرح فى ذاتك و تكون من الصّابرين و المتوكّلين